

بیگنا

شماره مسلسل ۹۵

سال نهم

خرداد ماه ۱۳۳۵

شماره سوم

مرحوم محمد علی فروغی *

استقلال فرهنگی ملت ها

.... هر ملتی البته باید متمدن باشد و تربیت داشته باشد در این باب شکی نیست ولیکن اگر تربیت و تمدن لا بشرط و بدون قید بگیریم با کمال اهمیت و لزومی که دارد مقصد بسیار عالی نیست بلکه میتوان گفت منظوری متعارفی است ، مثل اینکه همه کس مکلف است وسیله معاش خود و متعلقان را از راه مشروع فراهم آورد ، آنکه نکند البته تقصیر دارد اما آنکه میکند هنر بزرگی ندارد ، هنر آن کس دارد که در ضمن تحصیل معاش سمت امتیاز و اختصاص بخود بدهد .

همچنین هر ملتی البته باید متمدن باشد و اگر نباشد تقصیر کرده و ناچار بعقوبت تقصیر خود که فنا و اضمحلال است گرفتار خواهد شد اما شأن و شرافت ملتی باین است که در عالم تربیت و مدنیت سمت اختصاص و امتیازی داشته باشد .

* خطابه‌هایی را که مرحوم محمد علی فروغی در مجامع ادبی و سیاسی ایراد فرموده ، بدستور خود آن مرحوم ، فراهم آورده ام که در مجلدی جداگانه بچاپ رسد . این چند صفحه از نطقی که در فرهنگستان ایراد فرموده اند استخراج شده است .

باز برای توضیح عرض میکنم، افراد دو قسم اند، بعضی زندگانی عادی میکنند، از یکی از راهها که عموم مردم رفته میروند و تکلیف عادی خود را در دنیا بجای آورده عمر خود را بسر می‌رسانند، این اشخاص البته مردمان صحیح بقاعده هستند که در هیئت اجتماعی عضو فاسد نبوده و بار خاطر دیگران نشده‌اند؛ اما بعضی دیگر هستند که مزید شرافتی دارند باینکه عملیات آنها اعم از مادی یا معنوی حیثیتی به حیثیات ایشان و ابناء نوعشان افزوده است و راه تازه‌ای برای مردم باز کرده افق جدیدی بروی مردم گشوده‌اند و نعمتی علاوه بر نعمتهای دیگر برای اهل مملکت خود فراهم کرده‌اند. اقوام و ملل دنیا هم این حالت را دارند یعنی میتوانند زندگانی عادی متعارفی کرده آنچه ندارند از دیگران اخذ کنند و ممکن است برتری و امتیازی داشته باشند و معارف و تربیت و تمدن آنها (یعنی آنچه در زبانهای اروپائی «کولتور» میگویند و ما بنا بر آن گذاشته‌ایم که فرهنگ بنامیم) سمت اختصاصی داشته باشد.

آیا تصدیق نمیفرمائید که اگر قومی دارای این نظر که تمدن و تربیت و معارف سمت اختصاص و امتیاز داشته باشد همتش عالتر از آن است که بزندگان عادی قناعت کرده است؟ البته تصدیق میفرمائید، علی‌الخصوص که از این حیث مابین افراد و ملل تفاوتی هست و آن این است که برای افراد زندگانی عادی عیب نیست و مفسده ندارد و از همه کس نمی‌توان متوقع بود که بعملیات خود برجستگی بدهد و لیکن برای اقوام و ملل زندگانی عادی ممکن است خطرناک باشد و منتهی بزوال وجود آنها شود.

گمان میکنم مناسب باشد که این فقره را قدری بیشتر توضیح کنم. البته اطلاع دارند که یکی از اصول حقوق بشر که تا این اواخر محل اعتنا نبود و این اوقات مورد توجه واقع شده و خیرخواهان عالم انسانیت و صاحبان حس لطیف جدا طرفدار آن می‌باشند و سعی میکنند آن را جزء اصول مسلم قرار دهند این است که همانطور که هر فرد از افراد بشر حق حیات دارد و نباید از روی هوای نفس و غرض شخصی او را نابود نمود، اقوام و ملل هم این حق را دارند و وجود آنها یعنی استقلالشان را باید رعایت کرد و محترم شمرد.

بنده که خود همیشه طبعاً هوا خواه این اصل بوده ام وقتی پیش خود فکر میکردم که سبب واجب‌الرعایه بودن وصحت این اصل چیست؟ علت حق حیات افراد معلوم است، هر ذی‌حیاتی وجودش منشأ آثاری است که چون حیات را از او گرفتی آثارش معدوم می‌شود لذا استقلال قومی را گرفتن چه ضرری بعالم وارد می‌آورد؟ يك مدت دلیلی که پیش خود می‌آوردم فقط عاطفه بود یعنی می‌گفتم چون همه اقوام و ملل باستقلال و آزادی علاقه و عشق دارند سلب آزادی از آنها ظلم خواهد بود و ظلم اساساً بداست و نباید مرتکب شد. بعدها بشکته برخوردیم که گمان میکنم اصل رعایت استقلال ملل را گذشته از امر عاطفه استدلالی هم میکند و آن این است که استقلال اقوام و ملل برای ترقی نوع بشر لازم است.

اگر بشرها همه یکسان و يك قوم باشند و اختلاف و اصناف ما بین آنها نباشد ترقی نخواهد بود زیرا ترقی نتیجه می‌شود از این که افکار و عقائد و احوال و اخلاق مردم بیکدیگر تلافی کند و از همدیگر استفاده کنند، اگر همه يك نوع فکر و رویه داشته باشند چه استفاده از یکدیگر خواهند کرد و بچه وسیله ترقی حاصل میشود؟ و این مسئله مسلم است که اگر قومی استقلال خود را از دست داد و تابع قوم دیگر شد کم در او مستهلك میشود و آثار وجودی او از میان میرود و این زبانی است که بعالم انسانیت وارد می‌آید.

اگر این حرف درست باشد رعایت حق استقلال ملل اصل مسلمی خواهد بود ولیکن يك نتیجه دیگر هم از آن گرفته میشود باین معنی که هر ملتی همچنان که حق حیات پیدا میکند تکلیفی هم برعهده او وارد می‌آید و آن اینست که در جامعه بشریت عامل ترقی باشد و برای اینکه این وظیفه را ادا کند ناچار باید معارف و تمدن و تربیت مخصوصی داشته باشد و فرهنگ ایرانی دارای آن مقام باشد که با فرهنگ‌های ملل دیگر هم‌قدم شود.

البته شنیدماید که اروپائی‌ها می‌گویند آسیائی‌ها حیف است اروپائی شوند. این حرف غالباً از کسانی شنیده میشود که مُغرض یا نادانند و این قسم تأویل میکنند که آسیائی‌ها نباید احوال خود را تغییر دهند و حتی مثلاً کارخانه و راه آهن نباید بسازند.

سخافت این سخن مسلم است و هیچ دانشمند بی‌غرضی چنین چیزی نمیگوید ولیکن ممکن است آنکه روز اول این حرف را زده مقصود صحیح داشته یعنی آسیائی‌ها نباید عیناً اروپائی شوند و در وجود آنها مستهلك گردند و از خودشان باید هویت داشته باشند و من از اروپائی‌ها کسانی دیده‌ام که این نظر را اظهار کرده‌اند و بهمین ملاحظه طرفدار استقلال ملل آسیا بوده‌اند، اما طرفداری از توقف آنها در راه ترقی نمی‌گردند بلکه همواره مترصد بودند که آسیائی‌ها در فرهنگ خود چه پیشرفتی کرده و چه چیز تازه بظهور آورده‌اند.

این وظیفه که برای اقوام و ملل تشخیص دادیم امری مسلم و محقق است و اگر بیان بنده بقدر کفایت وافی نبود که آن را روشن سازد یقین دارم هوش و فراست آقابان جبران کوتاهی بیان مرا خواهد کرد و متوجه اهمیت امر خواهند شد و بعلاوه بیک نکته دیگر هم بر خواهند خورد که بعضی وظائف است که هر چند برعهده همه کس قرار میگیرد بعضی مردم از آن جهت بیشتر محل توقعند و اگر قصور و تقصیر کنند بیش از دیگران مورد سرزنش و مسؤول و مقصر واقع میشوند چنانکه علم و دانش از همه کس پسندیده و نادانی از همه کس ناپسند است اما کسی که پدرش عالم و فاضل بوده اگر خودش جاهل و بی‌سواد باشد بیشتر درانظار مردم خوار و خفیف میشود. در مسئله که موضوع گفتگوی ما است همین معنی کاملاً صدق است و مللی که سابقه تمدن و فرهنگ عالی دارند بیشتر محل توقعند که این مقام را برای خود حفظ کنند و اگر نکنند موهون تر خواهند بود و گمان میکنم حاجت به یادآوری نباشد که ملت ایرانی نظر بسوابق تمدن و تربیتی که دارد در میان ملل از این بابت بیش از بسیاری دیگر محل توقع است و بنا بر این وظیفه اش سنگین تر است ...

